

# سازمان چریکهای فدایی خلق و مسئله قدرت سیاسی حاکم

## نگاهی به تئوری رویزونیستی تقسیم دولت به دو جناح "خوب" و "بد"

وتوده‌ها را از برداختن به مسئله اساسی انقلاب و مبارزه طبقه‌ای یعنی کسب قدرت سیاسی، منتصرف سازند. درست در همین جا است که وظایف اساسی انقلابیون کمونیست در برابر مسئله خطی که این چنین مورد تحریف و پاره‌پوشی نیروهای مسلط برجاسته قرار میگیرد، مطرح میشود.

مارکسیسم-لنینیسم به ما می آموزد که چگونه باید در برابر انواع حیل و شگردهای طبقاتی دارا و دستان سیاسی آنان، قوانین بغرنج و پیچیده مبارزه طبقه‌ای میان طبقات زبردست و زبردست را تشخیص داد و توده‌ها را نسبت به این قوانین آگاه نمود.

کمونیستها که خود میسر انقلاب و رها می‌شود، توده‌ها از قیام اسارت و بردگی طبقه‌ای هستند، در هر گام از حرکت خود در جریان مبارزه طبقه‌ای، با این سوال اساسی روبرو می‌شوند که انقلاب باید کدام طبقه‌ها را طبقه‌ای اجتماعی را سرنگون کند و کدام طبقه

"دولت" مبتنا به جزئی از اجزای ضروری جامعه طبقاتی همچنان وجود داشته و تا زمانیکه ستم طبقاتی از جوامع بشری رخت بر بندد و تا رسیدن به جامعه‌ای طبقه‌کمونیستی کماکان وجود خواهد داشت.

بنابراین هیچ دولتی وجود ندارد که ما و سایر طبقات فرار داشته‌باشیم و در نهایت مستقل از ستم طبقه‌ای عمل نمایند. ضرورت وجودی "دولت" در جوامع مبتنی بر استعمار در ستم طبقاتی است که میبایست به با عدالتی از جور و تعدی طبقه‌ای بر طبقه‌ای برکثرت اهالی آن جامعه برآید و طبقات زبردست و بهره‌ده را به طاقت و تمکین از طبقات بالادست وادارد.

اگر درست داشتن مالکیت ابزار تولید توسط یک طبقه در جامعه، آنرا از نظر اقتصادی برجاسته‌سازد "دولت" سزای طبقه‌ها را لحاظ سیاسی برجاسته‌سازد و

سیاستهای راست روانه‌ای که سازمان ج. ف. خ. در قبالت اوضاع سیاسی با معنای در مرکز آن، مسئله قدرت سیاسی حاکم در پیش گرفته‌است، چشم اندازتاریخی از حرکت این سازمان در اوضاع کنونی را تصویر می‌نماید. این مواضع تاکنون از جانب برخی نیروهای م. ل. مورد برخورد قرار گرفته‌است اما اهمیت موضوع ما را بر آن داشت تا خطوطی از مواضع این سازمان را در عرصه سیاست مورد بررسی انتقادی قرار دهیم. این انتقادات تجلیات گوناگونی داشته‌اند. ما در جنبه‌های اساسی از این برخوردها که ریشه‌های سیاسی آنها را در این سازمان را تشکیل میدهد، برخوردان این سازمان به "موضوع قدرت سیاسی" و "دولت" کنونی است و دیگری نحوه برخورد آنها به خردی - بورژوازی، ما در اینجا می‌خواهیم موضوع اول را از نزدیک مورد بررسی قرار داده و بررسی آنرا در عوارض آن را در سیاستهای این سازمان در عرصه مبارزه طبقه‌ای تا آنجا که ممکن است نشان دهیم.

### ۱- قدرت سیاسی مسئله اساسی هر انقلاب:

"مسئله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است. بدون توضیح این مسئله نمیتوان امیدگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری بران حمایت کرد." (لنین - درباره قدرت دوگانه)

این سخن را میتوان بنیاد اساسی تمام آموزش - لنین در عرصه سیاست بنام آورد. محت آن در عمل با رها تکرار شده است و بارها تکرار رخوا شد، اما در هر تکرار خود باز هم جوهر اساسی لنینیسم را با درخشندگی و شفافیت هر چه بیشتری در جلو دیدگان ما نمایان میسازد.

هیچ انقلابی در سراسر جهان بدون برداختن به این مسئله اساسی بدون درگیر شدن با آن و بلاخره بدون توضیح دقیق تمام مسائل که پیرامون این مسئله اساسی مطرح میشود، نتوانسته‌است و نمیتواند گامی به سمت پیروزی واقعی، به سمت رهایی زحمتکشان از قید و بند اسارت و بردگی بجلو ببرد و به پیروزی واقعی برسد. چرا که مسئله قدرت حاکم و مبارزه دیگر مسئله "دولت" هسته مرکزی هر انقلاب و تمام مبارزات طبقاتی در سراسر جوامع کبیتی است. بنابراین بیهوده نیست که این مسئله اساسی، یعنی دولت به مفهوم مارکسیستی - لنینیستی آن، در جنبش کمونیستی بنیان‌گذاری همواره محور اساسی مبارزات بوده‌است و در آینده نیز خواهد بود. بسیاری از مشکلات، گسختگی‌ها، و اگر اشیاء در درون جنبش کمونیستی جایی نبردا به اختلاف بر سر این مسئله اساسی یعنی "موضوع قدرت سیاسی" و دولت ظهور کرده‌است. لنین میگوید:

"با در نظر گرفتن حرکت از حزب سیاسی در روسیه و با در هر کدام از کشورهای متحد تر آن، خواهیم دید که تقریباً تمام مجادلات، مخالفتها و نظریات سیاسی از مفهومیوم دولت سرچشمه میگردد." (لنین - مقاله "دولت")

ارتداد از مارکسیسم و ظهور رویزونیسم در انگال مختلف آن از ابتدا تا کنون همیشه رابطه تنگاتنگی با نحوه تکرار و برخورد با موضوع اساسی فوق یعنی مسئله قدرت سیاسی و دولت داشته‌است و مرز میان مارکسیسم و رویزونیسم بر این است. این دوران، در درجه اول چونکنگی برخورد با این مقوله تعیین میگردد است. چرا چنین بوده‌است و چرا مسئله دولت و موضوع قدرت سیاسی این چنین جایز اهمیت سیاسی است؟

می‌دانیم که زمان زمانیکه جامعه به طبقات یعنی به گروههای اجتماعی متفاوتی که برخی از آنها امکان به چنگ آوردن بهره‌کاران را داشته‌اند، تقسیم گردید، دولت نیز پدیدار گشت. ظهور جامعه طبقاتی همراهم بود با ظهور دستگاهی بنام "دولت"، دستگاهی که برای حفظ فرمانروایی یک طبقه بر طبقه دیگر (لنین) بوجود آمده بود و از این تاکنون

- خرده بورژوازی نمی‌تواند چنین دولتی را بسوی سرزمین موعود و مه‌آلود خود رهنمون سازد این دولت سرمایه‌داری است که واره بر سرزمین موعود سرمایه‌داری وابسته میکشاند!
- سرنشت قدرت سیاسی موجود با سرنشت طبقه مسلط اقتصادی، یعنی سرمایه‌داری وابسته - غیر غنا همگونیهایی موجود میان ایندو، بهم گره خورده است.
- انقلاب سیاسی، همیشه به پیش شرط انقلاب اجتماعی، از چه مجرا می‌شود؟ مبارزه طبقه‌ای در جویان حرکت برای رسیدن به هدف غائی خود، از چه گذارگاه‌ها می‌شود؟ عبور خواهد کرد؟ اینها سئوالاتی است که فدائیان پاسخی به آن نمی‌دهند!

با طبقات اجتماعی را به قدرت برسانند؟ کمونیستها بدون با سکوئی صحیح به این سئوال اساسی، نمیتوانند امیدوار باشند که انقلاب بتواند دختی بگشاید و به جلو برآورد بدون آنکه به انتحار فدا گردد. آنچه با بدسترس بودن ابزار حاکمیت طبقه‌ای این با آن نیروی اجتماعی است که "دولت" تمام گرفته‌است. کدام دولت و با قدرت سیاسی را، با چه مفهومی طبقه‌ای، با بدنا بود ساخت و کدام دولت و با قدرت سیاسی را، با کدام مفهومی طبقه‌ای، با بدنا بگردد آن نمود. این است مسئله اساسی هر انقلابی که نمیتوان آنرا بدون پاسخ صحیح گذاشت و در همین حال خود را طرفدار انقلاب و منتقد مارکسیسم - لنینیسم نامید.

طرفداری از انقلاب به معنای آن است که در هر گام توده‌ها نشان داد که قدرت سیاسی در دست کیمت و ما شین دولتی از منافع کدام طبقه اجتماعی خواهد می‌کند.

از سوی دیگر کسب قدرت سیاسی اولین و مهمترین گام از روند تحقق انقلاب اجتماعی است. بدون جایگزینی دولت نوین و قدرت سیاسی انقلابی بجای دولت و قدرت سیاسی قدیم، نمی‌توان از انقلاب اجتماعی، نای بزبان آورد. جامعه را نمی‌توان دگرگون کرد و فنانا تا آنجا که فدا رانی توان در راستای منافع طبقه‌ای طبقاتی جدید انقلابی بدین نهاد، مگر آنکه قدرت سیاسی را کسب کرد. تنها نای نیروهای مولد و دگرگونی مناسبات تولید در گزاف انقلاب اجتماعی است و انقلاب اجتماعی خود در روند تحقق خویش تا آنجا که از به چنگ آوردن قدرت سیاسی توسط طبقه انقلابی و جایگزینی دولت نوین انقلابی است. این انقلاب سیاسی پیش شرط اساسی پیروزی انقلاب اجتماعی است. و کدام آنرا اینکه نایزوی حاکمیت اقتصادی طبقه مسلط قدیم و نظام اقتصادی - اجتماعی که مستلزم نایزوی حاکمیت سیاسی آن است و متغایلا استقرار حاکمیت اقتصادی طبقه جدید و نظام اقتصادی - اجتماعی نوین مستلزم استقرار قدرت سیاسی جدید و دولت نوین انقلابی است.

شرایط ادامه منطقی اقتصادی - اجتماعی آنرا تا من واز آن دفاع می‌نماید.

اما در اینگونه جوامع "دولت" در عین حال وظیفه تعدیل تضادهای طبقاتی بسود طبقه مسلط را بر عهده دارد و ما این خودگی از ضروریات پیدایش دولت در جوامع طبقاتی بوده است. دولت می‌گردد تا تضادات اجتماعی را که از قوا نشین اجتناب ناپذیر است، به شکل مختلف کنترل نماید تا در آن موجدات با بودی طبقه‌ای را که دولت در خدمت آن قرار گرفته‌است فراموشی برد.

بر راستای تحقق چنین هدفی است که در جوامع مبتنی بر استعمار دولت می‌گردد تا حتی الامکان رابطه اجتناب ناپذیر درونی خود را با طبقه مسلط اجتماعی، طبقه بهره‌کش و "قاسی" جامعه، عبریان نمازد و چنان وانمود می‌کند که دستکاهی است ما فوق طبقات و مصالح کلیه اهالی جامعه و طبقات اجتماعی را به یکسان با عدالتی میکند. این عوامفریبی در تمام طول تاریخ توسط طبقات بهره‌کش و استثمارگروماتین دولتی وابسته به آن صورت گرفته‌است و همچنان صورت میگردد. طبقات دارا می‌کوشند تا بر اساس این عوامفریبی، واقعیت وجودی و ویژگی اساسی دولت را که همانا چیزی جز "یک قدرت عمومی مجزا از توده‌های مردم" (انگلس) نیست پوشیده نگاه دارند و با این تصویر کار زب را در ذهن توده مردم القا نمایند که دولت نماینده کلیه مردم در جامعه طبقاتی است. این تصویر کار زب و وجود دولت را یک پدیده زلی و ابیدی در جامعه فئودال می‌دانند که هرگاه بوده و همواره خواهد بود.

چنین تلاشهای عوامفریبانه‌ای به طبقات مسلط و دولت وابسته‌ها را آجازه میدهد که ذهن توده‌های مردم را از نایزوی ترین مسئله‌ای که در خیر این مبارزه طبقه‌ای تا آن روبرو میشوند، یعنی از این مسئله که ما به حثت دولت مسلط چیست، و وابسته به کدامین طبقه اجتماعی است، منحرف سازند و بدینوسیله مبارزه طبقاتی زحمتکش و استثمار رنده را از دستگیری بسوی دولت طبقاتی و قدرت سیاسی حاکم به تحریف کشانند.

## پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم!



سناجی که در رویدادهای انقلاب متوجه می شود، این رفتار از طرح روشن و صریح این نتایج و هسته مرکزی آن یعنی "موضوع قدرت سیاسی" دوری مجبوسند. هرچند که آثار و عوارض این نتایج در تناقض و سیاستهای روزمره آنها متبلور می شود.

بنابراین برای درک انحزاف آسای فوق ناچاریم اندکی به ریشه های آن بپردازیم و مسئله مواضعی را که فداشیان را به مسکوت گذاردن این مسئله آسای و امیدآرد، بطور دقیقتر مورد بررسی قرار دهیم و آثار و نتایج آن را در برخی سیاستهای روزمره آنها نشان دهیم.

رویزونیسم می کشاند. اما آنچه که این سازمان را با دارنده مسکوت گذاردن این مسئله آسای انقلاب، یعنی موضوع قدرت سیاسی متمایز و آن را از طرح صریح و بدون ابهام مسئله می هراساند، دیدن کار و رویونیسمی و راست روانه آنها است نسبت به قدرت سیاسی موجود و ارتباط طبقاتی و سیاسی جامعه است. این دیدگاه "در تمام محرکات و سیاستهای روزمره و نیز سانسهای عمومی آنان خود را نشان میدهد. اما از آنجا که جسندگی در پی آمدن خود بطور طبیعی به نتایجی می رسد - احاد مکرر استیای آن رفرمسم و اورونیسم نهفته است.

و نتیجی برده به ما زکوشی آن بپردازد. و این است آن مسئله آسای ای که سازمان ج. ف. خ. از برخورد صریح و روشن با آن گریزان است.

این سازمان در تمام دوران یکساله پس از قیام از طریق صریح این مسئله آسای انقلاب ظفره رفته است. آنها بدرستی بر ضرورت نابودی نظام پانزدهم به داری وابسته تکیه میکنند و بر آن اصرار می ورزند. آنها در تمام تبلیغات و ترویجیات، حرکات سیاسی و برنامی خود، بطور روشن و صریح ضرورت نابودی و سرنگونی طبقه مسلط اقتصادی یعنی سرمایه داری وابسته را مطرح می سازند. اما با این ازا این جانی تر نمی بینند. چیزی را آنها مسکوت می گذارند که مسئله آسای انقلاب است و اینکه این مبارزه طبقاتی در روند حرکت خود برای سرنگونی طبقه مسلط اقتصادی، با کدامین دولت، به مفهوم مارکستی - لنینیستی خود با کدامین قدرت سیاسی، دیگر خواهد شد؟ کدام نیروهای سیاسی، در مسیر حرکت انقلاب راه را بر سر نهاده خواهد بود؟

انقلاب سیاسی، بمثابه پیش شرط انقلاب اجتماعی، از چه محارثی عبور خواهد نمود؟ مبارزه طبقاتی در جریان حرکت برای رسیدن به هدف غائی خود، از چه گذرگاها خواهد گذشت؟ اینها سئوالاتی است که فداشیان با سنجی به آن نمی دهند.

سئوالاتی که در این باره ما با آنها در رابطه با انتخابات جمهوری خودکوفته ای از میدان سرنی است که میان خلق ما و امپریالیسم جهانی و با یکا هدای آن یعنی سرمایه داری وابسته ایران در جریان است.

جمهوری می گویند که: "معینده ما مبارزه انتخاباتی، ریاست جمهوری خود گونه ای از میدان سرنی است که میان خلق ما و امپریالیسم جهانی و با یکا هدای آن یعنی طبقه سرمایه داری وابسته ایران در جریان است." (کار و شمار ۴۲) اما آنها چیزی را که مسکوت می گذارند این است که این میدان سرنی (این معنای تأشید سیاست شرکت این سازمان در انتخابات ریاست جمهوری نیست) در عین حال میدان سرنی ما میان محافظان جدید سرمایه داری وابسته که پس از قیام آرزو، قدرت سیاسی را در دست خود گرفته اند تا نوده های مردم نیز به دست ندهند، نوده مردم ما تنها با طبقه مسلط اقتصادی، بدون قدرت سیاسی مبارزه نمی کنند، بلکه آنها برای بیشتر مبارزه با طبقه مسلط اقتصادی بناچار میبایست با قدرت سیاسی سوار شده بر این طبقه مسلط و با امدار منافع آن نیز مبارزه کنند.

سازمان ج. ف. خ. بدرستی می گوید: "همانگونه که راه اصلی و درست سرنگون کردن شاه و نظام شاهنشاهی انتخابات نبود، اکنون نیز این انتخابات رئیس جمهور است که امپریالیسم آمریکا را از ایران بیرون می کشد. این وحدت و یکپارچگی و آکا هی میلیون ها رزمندگان مبارز ایرانی است که مسئله امپریالیسم و سرمایه داری وابسته را نابود می کند و ایران آزاد و دمکراتیک فردا را بنا می نهد." (همانجا - تا کند از ما است)

آنها به تمام این موضوعات درست اما کلی می پردازند و مسئله اصلی را نه تنها در اینجا که در تمام مواضع خود با جواب می گذارند. آنها توضیح نمی دهند که بیرون کردن امپریالیسم آمریکا و نابودی سرمایه داری وابسته چگونه صورت می گیرد؟ آنها بدرستی از "وحدت و یکپارچگی و آکا هی نوده ها" سخن می گویند اما به این مسئله پاسخ نمی دهند که این "وحدت و یکپارچگی و..." بخاطر کدام هدف عاجل و بلاواسطه ضرورت می یابد. چیزی برای کسب قدرت سیاسی؟ اما چگونه؟ چگونه می توان "ایران آزاد و دمکراتیک فردا را بنا نهاد"؟ "چرا" تا نبودی یک دولت و "بنا نهادن" دولتی جدید؟ اگر اینها هم کوشش تنها بخاطر برخی ملاحظات تاکتیکی و ضروریات سیاسی روز باشد، مسئله را میتوان بدینرفت. لیکن مسئله آسای این نیست، مسئله آسای اینست که این سازمان به آسای - ترین مسئله انقلاب یعنی "موضوع قدرت سیاسی" با سنجی نمی دهد و آن را مسکوت می گذارد.

آنها مدعیند که مبارزه طبقاتی نوده ها را رهبری میکنند اما برای اصلی ترین مسئله انقلاب یعنی مبارزه با امپریالیسم و بیرون راندن امپریالیسم جهانی، فراموشانده اند که این سازمان متخلف است، راهی که در هر گام از حرکت نوده ها و انقلاب میبایست دقیقاً و بطور صریح و آشکار نشان داده شود: این نامشخص بودن راه، لزوماً در روند حرکت انقلاب، نوده ها را به بیراهه میبرد. زیرا راهی که انقلاب را به پرتگاه شکست و فداشیان را به پرتگاه

● "واقعیت" خرد بورژوازی مرفه سنتی به او حکم میکند که در عرصه مبارزه طبقاتی "پیوند خود را با منافع طبقاتی معین محفوظ دارد" تا از اقتدار سیاسی اش در عرضه قدرت سیاسی محافظت نماید.

● فداشیان هراسانند علناً به دفاع از رژیم بر خیزنده که بزمع آنها جناح غالب آن ضد امپریالیست و مترقی است، چرا که چنین دفاع آشکاری فداشیان خلق را بطور کامل درجهه رفرمسم و رویونیسم جای می دهد.

### ۲- چگونه سازمان ج. ف. خ. هیئت حاکمه را به دو بخش "خوب" و "بد" تقسیم میکنند؟ و چگونه این تقسیم بندی متافیزیکی، منجر به مسکوت گذاردن "قدرت سیاسی" میگردد؟

#### — برودون و «خوب» و «بد»! در اقتصاد!

(دولت به مفهوم م. ل. آن) روی کار آمده پس از قیام، یعنی دولت بورژوازی را، به دو بخش تقسیم میکند، "جناح ضد امپریالیست" و "جناح ارتجاعی وابسته به متقابل به امپریالیسم". برای درک بهتر این مسئله ناچاریم قدری به عقب برگردیم.

سازمان ج. ف. خ. در یکال اخیر (پس از قیام) هیچگاه نتوانسته است برخورد صحیحی با مسئله قدرت سیاسی داشته باشد. بسیاری اوقات خط مشی سیاسی این سازمان در برابر خود به این مقوله اسپرخواند و رویدادها و زوایه خود بخود از مواضع تعیین میگردد است، "سناجیات و ویژگیها" موجود در سیاستهای این سازمان در طی این دوره، از این مبنای برارکامیستیک حکایت دارند:

اما ویژگی نوسانات و ویژگیهای سیاسی این سازمان در این سده است که متخنی مواضع آن یک جهت نزولی را طی میگرداند. نزول سیاستها در راست روانه رویونیسم - بیستی. روندی که بخصوص در طی ماههای اخیر (بعد از اشغال سفارت) شتاب سریعی بخود گرفته است.

اگر در ماههای اولیه پس از قیام نسبت برارکامیستی، فداشیان را و امیدآرد که در برابر هجوم انحصارطلبانه و همسریک خرد بورژوازی به برخی آزادیهای دموکراتیک، به دامن دولت "قانونی" بازگان پناه میبرد و سیاست تقویست دولت بازگان در برابر "تشریون مرتجع" را در پیش میگرداند (کار ۱۰۰۰). همین بیش از همه آنها را به جنبش انقلابی میهن و مخصوص جنبش خلق گزدا زیکسو و آزادیهای دموکراتیک آزادی دمکراتی غا نر نموده، سازمان چوبیگهای فدا ی خلق را به آنها رساننده از حاکمیت "فاشیم" در ایران نام می برد و حاکمیت سیاسی را بطور کلی ارتجاعی ارزیابی می گرداند (سرفا لسه کار ۱۲۱). و جنبشهایی را که در آن زمان در کارا بنه صورت گرفت، سانه حاکمیت "مرتجعترین جناح رژیم" ارزیابی میگرداند. (کار ۲۲). نسبت به آن هتداری داده اند. اکنون همان "مرتجعترین جناح رژیم" که این بر سر کارند، اما جناح غالب رژیم صریحی از کار رانده است!

حرکت هیئت حاکمه و بخصوص جناح به اصطلاح فدا میرا - لسان، در این دوره هیچ جای تردیدی برای آنکه رژیم جمهوری اسلامی ایران در کلیت خویش در جبهه فدا انقلاب قرار گرفته بود، باقی نمی گذاشت.

رسانعلا و خشتی شدن تاکتیک سرکوب از جانب رژیم، و همراهِ آن عمق گرفتن تضادهای و شگافهای درونی رژیم، جناح "تشریون مرتجع" بیروزی را به سمت اتخاذ یک نرمش تاکتیکی نسبت به انقلاب و دست زدن بیک "پالیسی سیاسی" در سالا مسطور خواص بختیدن به ناهای کل قدرت سیاسی حاکم، سوق داد.

سناجیست، سوسالیست خرد بورژوازی فرانسوی، برودون، در تهرانی اقتصادی خود برای هر مقوله اقتصادی دو جنبه قائل بود، "یک جنبه خوب و یک جنبه بد" او معتقد بود که دیالکتیک هکل را در مورد اقتصاد سیاسی نگار گرفته است و به چنین تهرانی دست یافته است. او همچنین این تهرانی خود را بهترین و علمی ترین شیوه برخورد به اقتصاد سیاسی تلقی میگرد. مارکس در برخورد خود به نظریات برودون سلطان آن را بروشنی به شیوه تیرا نندونش نادانگه برودون "قطبیک خرد - بورژوازیست" که فداشیان سرمایه کار، میان اقتصاد سیاسی و کمونیسم، به این طرف و آن طرف پرتاب می نمود (مارکس، فقر فلسفه).

در مورد این تز ششعل مارکس گفت: "برای آقای برودون هر مقوله اقتصادی دارای دو جنبه می باشد: یک جنبه خوب و یک جنبه بد. او به مغولاب سیمان نظری نگردد که افراد گزونه سن مردان بزرگ تاریخ را می گردند: سالیلون مرید برگی است. او کارهای خوب را بدی انجام داده است و کارهای بد را بدی، سر کرده است. از نظر آقای برودون جنبه خوب و جنبه بد، بیع و بیور بر روی هم تضاد هر مقوله اقتصادی را تشکیل می دهد. مسئله ای که باید محل شود آنست که جنبه خوب حفظ گردد و جنبه بد از بین برده شود. سوده داری بیک مقوله اقتصادی است مثل هر مقوله دیگر. سناجیست، آن سیریمین سمول دو حومه دارد. ما سیر حومه سناجیست تا مل نمی کشیم و از جنبه رسای سوده داری صحبت می کنیم... آقای برودون می خواهد دست به عیاق برده داری برسد؟ او این مسئله را مطرح کرد که: باید جنبه خوب این مقوله اقتصاد را حفظ کرد و جنبه بد آن را از بین برد."

(مارکس، فقر فلسفه، تا کند از ما است) همانطور که ملاحظه میشود، برودون این تز را، در مورد مناسبات اقتصادی هر جامعه نیز تعمیم می داد. و برای هر مناسبات اقتصادی دو جنبه خوب و بد قائل بود.

"جنبه خوب مناسبات اقتصادی همواره آن است که برای رانایندگی و حومه سناجیست بدان است که سناجیست سناجیست و سناجیست را تقویت می کند." (همانجا)

#### فداشیان و "خوب" و "بد" در سیاست

اگر در ۱۳ سال پیش برودون در عرصه اقتصاد و در سر - خورد به مناسبات اجتماعی چنین روش متافیزیکی ای را بکار می برد، اکنون سازمان چوبیگهای فداشی خلق این روش برخورد متافیزیکی را به عرصه سیاست گشوده اند و در برخورد به قدرت سیاسی، از این مندر و روش سودجسته اند. آنها در برخورد به "حاکمیت" (دولت) معتقد به دو بخش هستند. بخش مترقی ("خوب") و بخش ارتجاعی ("بد"). ج. ف. خ. دولت

## رویزونیسم را در هر پوششی افشا و طرد کنیم!

آمریکا را در پی داشت، زمینه بروز یک سلسله تغییرات در سیاست نیروهای مملکت، بسود تقویت گرایش رویزیونیستی و راست روانه، را فراهم آورد. مهمترین نیروی که پیش از همه از با دهای مسموم برخاسته از این تحولات، آسیب دیده، سازمان چریکهای فدائی خلق بود.

اولین آثار این چرخش رویزیونیستی جدید در نظرات فدائیان، در اولین مقاله تطبیلی این سازمان از اوضاع سیاسی جامعه و قدرت سیاسی، یعنی مقاله "چرا مرکز جاسوسی آمریکا تخریب شد؟" انعکاس می یابد. چرخشی که پس از آن به تدریج بصورت یک خط معین رویزیونیستی در مواضع فدائیان ادامه می یابد، در ادامه خوش به طرح نظریه وجود دو بخش "خوب" و "بد" حاکمیت سیاسی فرامی رود و در نهایت به "خوبیست" و "بدیست" معنی دار آنها در قبال "موضوع قدرت سیاسی" و خودداری از موضع گیری مریح و روشن در برابر کسب آن منتهی می شود.

هسته مرکزی نظرات طرح شده در مقاله "چرا مرکز...، که در واقع پایه نقطه نظرات رویزیونیستی بعدی را نسبت به قدرت سیاسی تشکیل می دهد، این است که آنها اشغال سفارت و حرکات و رویدادهای حول و حوش آن را سرآغاز زیمت گیری بخشی از روحانیت سهیم در قدرت سیاسی (و یا بقول آنها "قشریون مرتجع") به سوی مصلحت انقلاب و جبهه نیروهای مترقی ارزیابی میکنند. البته آنها در این مقاله روشن نمیکنند که آیا این بخش از جناح فوق در گذشته و قبل از این تغییر جهت در صف فدائیان قرار داشته است یا نه؟ همچنین آنها در این مقاله این چرخش را بطور مریح و روشن بیان نمیکنند. بلکه از واقع گراشی این جناح و بازگشت به سمت منافع خرده بورژوازی و "شکستن قشریت" آن "بمنفع و واقعیت" سخن می گویند. گوش کنید:

"حرکات اخیر و جریان اشغال سفارت آمریکا و بطور کلی تداوم سایش ها و تخریب ها که در یکساله اخیر در تفکر و دیدگاه ها و مواضع جناح نیروهای مترقی مذهبی و محه بخش هایی از این نیروهای واپس گرای مذهبی پدید آمده است بوضوح در جهت بازگشت آنرا می خواهی چینی خرده بورژوازی برواقعیت یعنی حرکت تاریخی آنرا صورت گرفته است."

دستگاه روحانیت بر اساس جریانی ازگتیش مبارزه طبقاتی لزوماً تجربه می گردد و در رویداد این تجربه در برخورد با منافع واقعی (!) خرده بورژوازی بخش روحانیت در جهت منافع خرده بورژوازی حرکت میکند. (همانجا)

این جناح، که از نظر فدائیان چنین تجربه ای را پذیرا میشود تحت رهبری آیت الله خمینی قرار دارد (نگاه کنید به پارتهای انتهایی مقاله) و جناح فدائیان لیست درون هیئت حاکمه، حامل این تجربه است، کجاست و چه مابیتی دارد؟ پشتیبانان کدام است و رویداد حرکت آنرا چگونه تصویر می شود؟ مواضع رفقای فدائی در این مورد بسیار مبهم و متناقض است اما برای درک مواضع این سازمان، ناچاریم روی تحلیل آنان از این جناح اندکی مکت کنیم.

شکستن قشریت و بنفع واقعیت

و یا حرکت خود بخودی ج-ف-خ!

فدائیان این جناح را که عمدتاً تحت عنوان کشتار روپسر ابهام "قشریون" بیان می کنند، یکی از جناح های سه گانه سهیم در قدرت سیاسی میدانند که پس از قیام در کنار دیگر جناحها در صحنه قدرت سیاسی، سیاست مخصوص خود را جاری میگرداند است:

"درگیری درونی هیئت حاکمه بر محور سیاست تحول می یابد، یکی سیاست نوسانی قشریون که با یگانگی مستقیم آن خرده بورژوازی واپس گراشی است... و دیگری سیاست لیبرالیست که سرمایه داری غیر انحصاری را نمایندگی میکند و با بهره ایست از انجمنات بزرگ و آستانه که در پس ارتجاعیترین تمایلات قشریون خود را پنهان میکند." (همانجا) در مورد ما هیئت طبقاتی این جناح، اگرچه این سازمان بهر احوال سخن نمیگوید، اما ما توجه به برخی از گفتار همبسته مقاله و نیز نوشته های بعدی آنها بنظر میرسد که ما هیئت طبقاتی این جناح را "خرده بورژوازی سنی" میدانند. (بعنوان مثال در نقل قول فوق الذکر گفته میشود که "با یگانگی مستقیم" این جناح "خرده بورژوازی واپس گراشی" است. اما آنها روشن نمی کنند که آیا منظور از "با یگانگی مستقیم" همان پایه طبقاتی این جناح است یا یگانگی اجتماعی آن (مورد نظرات)

نکته دیگر اینست که آنها با زیربنا می گویند که کدام جناح در مجموعه هیئت حاکمه همزبونی دارد و نسبت به دیگر جناحها نقش غالب را ایفا میکند. اما ما توجه به مجموعه مواضع این رفقا در نظریات آنها بنظر میرسد که آنها جناح "قشریون" و نه عمارت دیگر "خرده بورژوازی واپس گرا" را در قدرت سیاسی مسلط می دانند. (۱)

توصیفی که این سازمان در مقاله فوق از جناح "قشریون" هیئت حاکمه در مقطع قیام ارائه میدهد چنین است:

"قشریون نیز که هر استان از ابعاد فزاینده حشش توده ای دم افزون بودار قیام توده ها سخت بهراس افتاده بودند از همان روزهای قبل از قیام سعی میکردند حشش را مهار کنند و برای پیشبرد مقاصد خود همدست و همکاری بسوز و وارد تروکم آزار زار لیبرالیست ها شدند. (همانجا)

و سپس درگیری میان دو جناح مسلط برجسته (خرده - بورژوازی و لیبرالها) از جنبه ای زبانی میگذرد: ... لذا جنگ قدرتی که در میان دو جناح هیئت حاکمه بر سر قسمة قدرت برپا شد از همان آغاز با فریت کار سیاسی گویا کون حیت بهره گیری از شعار توده ها و از سر روی آن همراه بود. (همانجا)

تا دیروز فدائیان سپاه پادشاهان را راجه جناح فدائیان لیست بشمار می آوردند، اما پس از حوادث گنبد این سپاه نیز به دو جناح "خوب" و "بد" تبدیل شد! آنها برای نجات تئوری رویزیونیستی خود مجبور بودند که چنین کنند!

فدائیان در بررسی بیرونی برند که نمی توانستند مدت زیادی در آن بسر ببرند و ناچارند که سرانجام را خود را انتخاب نمایند، اما آنها در انتخاب راه دچار گیج سری و آشفتگی فکری فراوانی هستند.

این سازمان سپس حرکت این جناح "قشریکار" و "مهار کننده" حشش را در مقطعی که مقاله نوشته شده است، یعنی زمانیکه هنوز مبارزه فدائیان لیستی از جانب این جناح سهواً بلند نشده است، چنین توصیف می کند:

"قشریون میگویند مبارزه شان را با حاکمیت امپریالیسم که هدف آن استقرار ولایت فقیه است، همان مبارزه ضد امپریالیستی کارگران و زمینکنان - که علیه سرمایه داری قشریون هدف مستقیم آن است - قرار می دهند. در کنار آنک خلق است - جایز بود از این طریق یادگیری نیروی آنها را به خدمت آمال خود بگیرند."

بنابراین تا ارتجاع هیچ بخشی از "مبارزه فدائیان لیستی" جناح "قشریون مرتجع" (نامی که در همین مقاله به جناح فوق اطلاق میشود)، جناحی که بر قدرت سیاسی مسلط است و در مقطع قیام به همدستی بورژوازی لیبرال سعی میکرد حشش را مهار کند، در میان نیست و بالعکس هندار داده میشود که "قشریون در تلاش "جایزین" مبارزه را با استقرار "ولایت فقیه" خود بجای "مبارزه فدائیان لیستی کارگران و زمینکنان" هستند.

از طرف دیگر ما هیئت "قشریون مرتجع" یا "ارتجاع قشری" چنان است که حتی در پشت "ارتجاعی ترین تمایلات" خود آنها را ت بزرگ و ایسته "را پنهان" میسازد. (همانجا) و تا آنجا پیش میرود که در اتحاد با این جناح (یعنی اتحاد خرده - بورژوازی سنی با سرمایه داران انحصاری و ایسته) مخالفت با لیبرالها برده اخته و میگذارد! از طریق "این وحدت لیبرالها بیرون رانده و سیاست سرکوب متمرکز را اعمال نمایند." (همانجا) اما اگر فدائیان خلق تحت تاثیر روند خود بخودی اوضاع و احوال و متاثر از واقعیتات کارگران را پذیریم از طبقاتی و کسب دراز واقعی خرده بورژوازی مرفه سنی، محبوس شده است که به بیان گوشه ها شای از حقایق موجود در مورد این جناح میگرداند و اندکی بعد در همین مقاله ما زهم تحت تاثیر روند خود بخودی اوضاع و احوال حرکت سطحی رویدادها، به تحلیل از حرکت جناح "قشریون" دست میزد و چشم اندازی از آینده آن را تصویر میکند که نه تنها با تمام حقایق فوق در تضاد قرار میگیرد، بلکه ریشه یک حشش جدید در سیاستهای این سازمان را بی ریزی می کند.

و چنین است که "قشریون مرتجع" دیروز، سنا که این سه خود (۱) - مقالات اخیر این سازمان در شماره ۲۸ و ۲۹ کار در شماره خرده بورژوازی، این مسئله را با مزاحمت بیشتری بیان میکند.

آری، ما هم معتقدیم که "قشریت" این جناح "بسیود واقعیت میبندد"، لیکن شما یک اشتباه کوچک ارتکب میسازید. شما واقعیت را چیزی دیگری نمی بینید و جناح "قشریون مرتجع" را چیزی دیگر، واقعیت شما فقط در ذهن تا آن حفره در ادرو واقعیت "ارتجاع قشری" در صحنه واقعی مبارزه طبقاتی

"واقعیت" خرده بورژوازی مرفه سنی به او حکم میکند که در عرصه مبارزه طبقاتی "بیوند خود را با منافع طبقاتی معین محفوظ دارد" تا از اقتدار سیاسی اش در عرصه قدرت سیاسی محافظت نماید. اما این "منافع طبقاتی معین" برخلاف دیدگاه ایدئالیستی شما خرده بورژوازی نخواهد بود، بلکه طبقه مسلط اقتصادی است که بازی تاریخ "منافع تاریخی" آن را بسا "منافع تاریخی" قشریون مرتجع پیوند زده است. چرا که گویا "مادیت تاریخی" چنین حکم کرده است که هیچ دولتی نمیتواند بدون پیوند با فتن با منافع طبقه مسلط اقتصادی در صحنه سیاسی حضور یابد! داشته باشد و همچنین گویا همین قوانین سیاسی (مادی تاریخ حکم می کند که یک نیروی سیاسی حاضر در قدرت است) (دولت) نمیتواند در درازنای یک سیستم اقتصادی - اجتماعی معین بر جا مع سلطه است، از دایره منافع تاریخی آن رها شده و بیرون منافع تاریخی طبقه ای منطبق گردد، یا به سمت انطباق با آن حرکت کند، که از لحاظ تاریخی و طبقاتی در تضاد آنکارا طبقه مسلط اجتماعی با سیستم اقتصادی حاکم سر می برد. بدون آنکه قصد در هم کوفتن و در گگون کردن این سیستم و جایگزینی سیستم نوینی را داشته باشد.

این قانون ساده ای است که حکم آن را حرکت یعنی مبارزه طبقاتی در تمام جوامع به اثبات رسانده است. استحاله یک نیروی سیاسی جدید در چوب یک دولتکست طبقاتی در روند طبیعی خود به سمت انطباق با منافع معین طبقه مسلط صورت میگیرد، طبیعی است که در جریان این حرکت این نیروی سیاسی نمیتواند تغییرات معینی در مناسبات و سیستم حاکم قس بگذارد. اما این تغییر فقط در چوب حفظ منافع اساسی این سیستم صورت میگیرد و دلایل غیر انصورت، نیروی سیاسی جدید در امر چرخش طبیعی دستگاه بهره کشی جامعه اختلال ایجاد نمیکند و آن را به سمت ناسودی میکنند. و این حرکت رویزوال و نا بودی سیستمنا گریز اقتصاد سیاسی نیروهای حاضر در قدرت سیاسی و به عبارتی دولت حاکم را نیز به سمت نیستی و نا بودی میکشاند. فقط یک راه دیگر ممکن است، راهی که به خروج نیروی سیاسی ناسازگار با سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم، از صحنه قدرت سیاسی و

مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با ارتجاع داخلی جدا نیست

دولت حاکم منتهی میشود. در چنین صورتی است که هم بسا جا بگریزی یک تیزروی سیاسی هماهنگ و منطبق با منافع سیستم حاکم بر جامعه، در دولت و قدرت سیاسی جدید، چرخ دستگا به پهلوی کشی جامعه مطابق نیازهای آن بحرکت می افتد و هم، نیروی سیاسی خارج شده از گردونه قدرت که سرانجام امکان انطباق با منافع سیستم موجود را نیافته است، میتواند در جهت منافع طبقاتی، نیروی اجتماعی ای را که بر آن متکی بوده است، حرکت نماید.

طبیعی است که چنین حرکات و رویدادهای بصورت کسور صورت نمی گیرد. بلکه در طی یک کشاکش و نبرد طبقاتی سخت چه در درون قدرت سیاسی حاکم و چه در خارج آن متحقق میشود.

**حرکت واقعی خرده بورژوازی مرفه سستی**

در سطوح قبلی گفتیم که سرنواخت هیئت حاکمه و مناسباتی جنای آن با سرنواخت کل سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی سهم در قدرت نیز چاره ای ندارد جز اینکه دست در دست بورژوازی به ترمیم "خرابیهایی" نظام موجود بپردازد. و این نظام را از آرزوهای گزندگی از جانب انقلاب و مبارزه طبقاتی موجود، متوجه آنست محافظت نماید. چرا که حفظ قدرت سیاسی او، که البته بدست آن به علاقمندان در حکومت نظام مسلط وابسته - ایست که بر آن سوار شده است، آبا فدا شدن خلق نمیتواند این واقعیت را نفی کند؟! در شرایط مشخص جامعه ما، شتاب حرکت انقلاب و مبارزه

طبقاتی وحدت بحران اقتصادی - اجتماعی جامعه، برون دامن حرکت را سرعت زیادی بخشید و خرده بورژوازی در قدرت را خیلی زود بهیچرا، دیگر جناحهای قدرت سیاسی به مقابله جوشی بسا موج انقلاب و ادوات او را بطور کامل بسمت جنبه عدالت طلب سوق داد. "واقعیت" او را خیلی سریع به خود آورد و به افهاماند که برای حفظ موجودیت خود را چاراست که به انقلاب حمل بزد و چنین بود که حوادث گردستان و رویدادهای حول و حوش آن آفریده شد و خرده بورژوازی علیرغم هرنیت خیر و شوری که داشت به جلد نظام مبرحمتی تبدیل شد که برای نجات خود تمام امکانات نیروی خود را اورا سگار گرفته بود.

حرکت شتابان انقلاب و شتاب گرفتن از حد مبارزه طبقاتی، بیش از این اجازه نمیداد که خرده بورژوازی در عرصه سیاست به پنداریا فیضی که در گمانه و خیال لبریز از او خود داده دهد، او شغری از انبیا مبرکشید و لیسبان را در حالیکه تمام ذرات جامعه سرمایه داری برای او کف میزدند، برگردن کمانسی نهاد که قدرت سیاسی خود را بدست آنان بود و همین بدروز او را به قله رفیع قدرت پرتاب کرده بودند. اما شمشیرا وزنگ زده از کار برداشته، انقلاب همچنان ادامه یافت و در پی برشته تر شدن جنبه های خود، چنان تکتک فاجحی به هیئت حاکمه خرده بورژوازی رسید و وارد ورده گاه او را داشت تا شمشیر خود را غلاف کند آری، "سیاست بنایب تا نشانی سرمایه خرده گردستان" و در جاهای دیگر "تکتک" خود (جملات داخل گیومه منقل از کار ۲۲) و این سیاست او را واداره عقب نشینی کرد.

اما این عقب نشینی حاصل نداد مت رهبران خرده بورژوازی از عملگردها و انقلابی آنان در گردستان و در سایر اسیان نبود، بلکه حاصل اجباراتی بود که مبارزه طبقاتی و با تمحیل کرده بود. او را مجبور میکرد که از تانک کتیک سرکوب، با تانک کتیک ترمش روی آورده شود. این تغییر تانک کتیک برای حفظ پایه های قدرت سیاسی از گردن خطرات ناشی از رشد انقلاب و حدت تضادهای بحران جامعه، ضرورت کامل داشت. تغییر "تشریون مرتجع" ناشی از آن نبود که خرده بورژوازی مرفه سستی فراموش کاری درازا بر مبارزه با میراث میراثی را به آگاهی بر ضرورت آن، تبدیل کرده بود بلکه از آنجا ناشی میشد که برای جلوگیری از ریزش پرتاب با اعتماد دوده ها به هیئت حاکمه و رهبران مذهبی نیاز به راه انداختن فریادهای کاذب ضد میراثی داشت. چنین فریادهای بهیچرا یک سلسله فرقه ها و اقدامات لیبرالی میتواند ستونهای لرزان قدرت آنان را برای مدتی از ضربات امواج خروشان مبارزه طبقاتی مومن نگه دارد.

فداشیا خود بر این نکته تاکید میکنند که: "توریه جناح پیرو خط امام"، سوز خود غمی که در جنگ گردستان نسبتا از دست رفته بود از سوتقویست و با پیام ۲۶ آنان آیت الله خمینی قدرت یبختی سستی یافت. (۲۷) اما در این معر لایم را از این گفتار خود نمیگیرند. آنها اعتراف میکنند که اقتدار خمینی در میان مردم در حال فروریختن بود و چنین تغییر جبهی در سیاستهای او، بهای این اقتدار را تقویت نمود. اما وقتی به توضیح

ما هیئت این تغییر جهت می پردازد، به چنان نتایجی میرسند که در عمل به تقویت بیش از پیش "توریه" خمینی در میان توده های اجتماعی، فداشیا می گویند:

"تکتک سیاست بنایب تا نشانی سرمایه خرده گردستان، تشدید بحران اقتصادی، گسترش امتنایبات کارگری و بطور کلی گسترش پراتک مینی مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی حاکم را اندکین بهوش آورد. توهم نه ترفی، نه غریب و ولایت فقیه، تا حدود زیادی شکسته میشود و جریش نویی در سیاست وی پدید می آید. جریش که مضمون آن منحصا تقویت مستگیری علیه امپریالیسم امریکا و مبارزه با قدرت طلایی و سازتکاری بورژوازی لیبرال بود." (همانجا)

تصرفاتی عزیز! این دیدگاه غیر طبقاتی و توهم آلود شاست که قضا را چنین می بیند. هیچ بدیده ها فراتر نمی رود. سیاست سرمایه خرده گردستان "ناشایب" بود. اما این هیچ چیزی را ثابت نمی کند. چرا که این سیاست "ناشایب" در عین حال، "فروشی" بود که اوضاع و شرایط موجود در بیشتی با هیئت حاکمه و منجمله جناح خرده بورژوازی آن قرار داده

تحلیل خود پشت پای می زند. "او (خمینی) با بدو عجز و استنها را موررا که به پشتوانه قدرت توده ای خوش بدست آورده است نه دست بورژوازی بسا بار و فقط از بیرون دستگا بوروکراسی و ارتش به زور را گنایب که قضا ما زمانا نگران بود و به روز فشار توده ای بورژوازی را کنترل نماید و به تبعیت وادارد، ... قریب، با زرگان، سنجاسی، شاکر، مدنی، معین فر و دیگران هم همه همه را که با زما ریم، می بینیم که اینها که در اسامی مورد، خرده بورژوازی نیستند. اما با این حال خرده بورژوازی آنان را بخدمت گرفته است (بهتر نیست بگوئید که بورژوازی حمایت خرده بورژوازی از خود را بخدمت گرفته است!) و حتی در اس دستگا بوروکراسی و ارتش هم با آن رای داده است و با وجود شام بدینی و تردیدی که نسبت به دوستی با آنان دارد، با آنها سازش میکند و قدرت رسمی را به آنان می سپارد." (کار ۲۷)

بسیار خوب! آبا نشانی است که خرده بورژوازی چنین دست بورژوازی را در قدرت سیاسی بازمیگذارد، "قدرت رسمی

**● دولت ممکنست بزبایه اشتلاف نیروهای متفاوت اجتماعی بنا نهاد شده باشد (مانند دولت کنونی) اما در دولت همیشه و همواره یک سیاست است که غالبیت دارد و جریان می یابد.**

**● سیاست غالبی که دولت دنبال میکند ملاک اصلی برخوردار ما به مسئله دولت و قدرت سیاسی است. این سیاست را نمیتوان به دوپا ره تقسیم کرد، با راهی را سیاست ترقی خواهانه و ضد امپریالیستی نامید و پاره دیگر را سیاست ارتجاعی. چنین درکی هیچ قرابتی با مارکسیسم ندارد.**

را در آنان می سپارد "و به سازش با آنان دست می یازد؟ بدیده مانه! آن منافع اناسی و مشترکی که میان این جناح و دینوری اجتماعی چنین پیوند استواری را بوجود می آورد (علیرغم تمام تضادهای و اختلافهای میان آنان) حفظ نظام موجود و سازش با زرگان دستگا به پهلوی کشی مناسباتی قدرت سیاسی جدید است. اما رفقای انقلابی، از آن لیده فرومی اندازند و بدین غرضب مزمنان را انقلاب و فدا تقلاب، میان مبارزه واقعی ضد امپریالیستی و جملله پهلویها با مصالح ضد امپریالیستی را مقلد می کنند. آنها دولت بورژوازی را به بدو بخش تقسیم می کنند: یک بخش مترقی و فدا امپریالیست و یک بخش ارتجاعی و بدین ترتیب ذرگ بنایب غیر مارکستی خود را از مسئله دولت و قدرت سیاسی بنمایش می گذارند. آنها می خواهند مبارزه با امپریالیستی را با تکیه بر جناح به اصطلاح مترقی رژیم به پیش ببرند. آنها میکوشند که یک جناح رژیم را وادار کنند که بهیچرا متوجه اند و اما انقلاب متارکت جوید، جناحی که خود بهیچرا دیگر جناحها در برابر انقلاب قرار گرفته است!

ما هیئت یک دولت طبقاتی را نمیتوان از روی خصوصیات افرادی که در آن وارد شده اند، توضیح داد، بلکه از روی سیاست های جاری در آن و مجموعه عملگردهای آن در زمانا مپهنه های فعالیت آن و با لایحه از روی رابطه ای که با طبقه مسلط اقتصادی دارد میتوان توضیح داد. دولت ممکنست بزبایه اشتلاف نیروهای متفاوت اجتماعی بنا نهاد شده باشد. (مانند دولت کنونی) اما در دولت همیشه و همواره یک سیاست است که غالبیت دارد و جریان می یابد. دولت نمی تواند با دو سیاست با هیئت متفاوت و متضاد بدین خردا داده دهد. این سیاست غالب را باید ساخت و سپس به قضاوت درباره آن نشست. از این لحاظ یعنی از لحاظ جاری بودن یک سیاست معین در قدرت سیاسی است که دولت را با بدیده مانه به یک کل یکپارچه در نظر گرفت. هر چند که ترکیب طبقاتی درون آن مختلف باشد. سیاست غالبی که دولتیست دنبال میکند، ملاک اصلی برخوردار ما به مسئله دولت و قدرت سیاسی است. این سیاست را نمیتوان به دوپا ره تقسیم کرد. با راهی را سیاست ترقی خواهانه و فدا امپریالیستی نامید و با راه دیگر را سیاست ارتجاعی. چنین درکی هیچ قرابتی با مارکسیسم ندارد.

صرف سهم بودن خرده بورژوازی در دولت با هیئت بورژوازی نمیتوان تداک مترقی بودن آن کرد. بهترین و مادترین خرده بورژوازیها در دولت بورژوازی جزمه های برای خدمت به دولت سرمایه داری نیستند. لنین درست در همین رابطه زمانی که او را منته میگردند

بود. اس ضرورت را رژیم و منجمله همین جناح، پس از یک دوره "مبارزه با امپریالیستی" با رد تکرار در تکریم محرا درک نمود و بدون درنگ به این ضرورت میایس گفت. خرده بورژوازی در تهران "مبارزه با امپریالیستی" میگرد و تکریم محرا جنش فدا رتجای - فدا امپریالیستی خلق شترگمن را سرکوب - اس رژیم و جناح "فدا امپریالیست" مورد علاقه شام تودک "ناشایب" عمل میکرد. نا نشانی به شایب تکتک "تحلیل میکردید، تکتک این جناح "فدا امپریالیست" مورد حمایت مشروط "ناشایب" و با راه "هوش" از تیزش زیوده شد و در اوج دیوانگی چماق سرکوب را با زرگان و تیزش تکریم فرسود آورد و حاد شده گردستان را در ارباغای البته کوچکتر اما با فاجایی بمبارت بزرگتر و جوشنا نه تکرار نمود. شایب که ما زهم "جریش نویی" در سیاست وی ایجاد شده بود. اما این بار نه در جهت "تقویت مستگیری علیه امپریالیسم امریکا و مبارزه با قدرت طلایی و سازتکاری بورژوازی لیبرال" بلکه در جهت "تقویت و مستگیری علیه جنبش انقلابی و سودا امپریالیسم امریکا!

**نمایش گنج سری!**

فداشیا نمی توانند چنین نتایجی را حل کنند، چرا که اسیر توهمات و ریزبونیستی هستند. آنها نمی توانند میان حرکت خرده بورژوازی در خارج از قدرت سیاسی و زما تکتک به عنوان متحدین برولتا را در برابر بردن مشترک صفا را می میکنند، با حرکت خرده بورژوازی در قدرت، زمانا تکتک بهیچرا بورژوازی به قدرت سیاسی دست می یابد، تفاوت قابل شوند. آنها این مسئله اساسی را که خرده بورژوازی اکنون در دولت بورژوازی، دولت با مدار منافع طبقه مسلط اقتصادی یعنی سرمایه داری وابسته، وارد شده است، از بدیده فرومی اندازند. آنها این مسئله را در بونی کنند که خرده بورژوازی از آنجا که نمیتوانند دولت مستقل خویش را تشکیل دهد، و نظام مستقلی را بی ریزی بنامید، بنا چاره ساز راه سازتکاری بورژوازی تبدیل میگردد. بدست بورژوازی را در بار سازتکاری سرمایه با زما گدار و دو خنده با دوی سرمایه تبدیل میگردد. به کارنا به هیئت حاکمه و خرده بورژوازی در قدرت پس از قیام نگاه کنند و ببینند که چگونه بورژوازی در ظل حمایت رهبران "فدا امپریالیست" خرده بورژوازی مرفه سستی، چهار شعل بسوی ترمیم و تثبیت نهادهای وابسته موجود می تا ختند، و چگونه این "تشریون مرتجع" سازتکاری را بدست کارگزاران سرمایه و امپریالیسم و گدار نمودن "حکومت اسلامی" او را بی ریزی بنامید. فداشیا خود چنین واقعیتی را در دوره قبل از جریش نویی خرده بورژوازی، میان میکنند، اما از درک و تمعیم آن در دوره جدید غافل می مانند و بر

**پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی!**

که با احزاب خرده بورژوازی پشتیبان دولت بورژوازی و عناصری از خرده بورژوازی که در ائتلاف با بورژوازی قدرت سیاسی را در دست گرفته بودند، می گفت:

"از این قدرت (قدرت بورژوازی) اکنون خواه تشریح تلبیها و چرنقهای وزیرخواه احزاب آنها پشتیبانی کنند، بلید نقش جلادانه این افراد را نگریزی یک جنس "سراخامی" برای این احزاب پس از "اشیاهات" آنان... و پس از تاسیس سیاست تشریح، یعنی سیاسی که ده هم پیروزی ماه زودیکه کابیناها مرسوم است، برای مردم توضیح داده شود." (در اطراف شاره ها) به سر نوشت گمانی چون ابوشریف نگاه کنید. عبرت آموز است نه! او فردی است با کوله باری درختان و سنگین از مبارزه با رژیم شاه، قبل از قیام، خرده بورژوازی که سخت پای بند معتقدات خرده بورژوازی خویش است. همین فرد و امثالش اکنون به "غلامان بورژوازی و آنهم غلامانی که با ایشان در گذر و زنجیر مولایانست" (لنین - در سبای انقلاب) تبدیل شده اند و از جانب بورژوازی به کشتار و خلعهای تحت ستیم می پردازند!

این واقعیت راحتی فداشان نیز نمیتوانند انکار کنند اما آنها در سبای لازم را از آن نمی گیرند و نمی خواهند که کنگره کتبی زهای سیستم گامی با چاب می کنند که از یک بورژوا - دمکرات مینا زرقدمی که اتفاقا پشتوانه درختانی از مبارزه و صداقت انقلابی را بهر اماره دارد، یک جلاد، یک دهخیم بسازد. طلای که حاضر است بوده را در پیشگاه خدای سرما به قربانی نسپارد.

حوادث گنبد و تناقض گویی ها

تا دیروز فداشان سپاه پاسداران را جزو آن جناحی میداندند که خصلت فدا مهربانی لیستی داشت و مبارزه ضد امپریالیستی میکرد. اما حوادث کنگره و جلادانکارسپاه پاسداران بهر اماره ارتش فدا خلقی آنها را و داشت که برای جلوگیری از فروپاشی شوریهایی را ممتنع خود، حتی سپاه پاسداران را نیز به دو جناح مترقی و ارتجاعی تبدیل کنند و در کتبیها و کشتار و خلع ترکمن در گنبد را به گردن جناح ارتجاعی آن سپاه اندازند!

فداشان در منگنه چنین تناقضی گرفتار آمده اند. در برزخی به سر می برند که نمی توانستند مدت زیادی در آن بسر برند و تا چارنگه سرانجام را خود در انتخاب نمابند، اما آنها در انتخاب راه چارنگی سری و آشفته فکری فراوانی هستند. آنها به تحلیلی دست می زنند که از نتایج آن خود وحشت دارند و در برابر آن سکوت می نمایند.

آنها از یک سو قدرت سیاسی را به دو بخش مترقی و ارتجاعی تقسیم می کنند. از سوی دیگر نقش غالب را در قدرت سیاسی با جناح خرده بورژوازی یا بخش مترقی می دانند. پس بطور طبیعی با قدرت سیاسی و رژیم کتبی و در مجموع خود مترقی و فدا مهربانی لیست بدانند و پشتیبانی از آن را وظیفه خود بشمارند (البته پشتیبانی مشروط!)

نتیجه منطقی چنین تحلیلی، تقویت رژیم کتبی و دمکراتیزه کردن آن از طریق پیرون راندن جناحها و جریان های ارتجاعی درون آن است. نتیجه منطقی چنین تحلیلی رویگردانی از انقلاب و روی آوردن به فرمیسیم است. اما فداشان از مشاهده و بیان چنین تناقضی هراسانند. آنها از بی آمدن نتایج چنین تحلیل هائی هراسانند و وقتی می بینند که در صحنه واقعیت و در خارج از ذهنیت محضان، با رژیم سردکار رند که در برابر انقلاب فدا را می کرده است و هر روز در جانی به کشتار و توده ها دست می یازد.

این تناقض آشکار میان "شوری و واقعیت، فداشان را مجبور میکند که در برابر اساسی ترین مسئله انقلاب یعنی قدرت سیاسی سکوت پیشه کنند و لاجرم با درپیش گرفتن سیاست عدم مداخلت در مورد رژیم کتبی و نظریه رفتن از سر خود مشخص و نه کلی با جناحهای درونی آن و نقش هر یک در صحنه سیاست، بسر توهم توده های افزایشند.

حوادث گنبد و نقش جناح با صلاح فدا میریالیست رژیم در آنجا و موقع دوپهلوی بر ابراهام فداشان در برابر این مسئله، بهترین گواهی این مدعا است.

آنها کوشیدند تا به هر طریق ممکن تئوری روبریونیستی خود را که در برابر حوادث عربان ترکمن صحرانکارانکسند خورده بود، از فروپاشی نجات دهند. جناح "فدا میریالیست" رژیم در آنجا دست به کشتار و وحشیانه ای زد بود. اما فداشان بخاطر نجات تئوری خود و لاجرم تظلم جناح "فدا میریالیست" رژیم، ناچار شدند که سپاه پاسداران را نیز به دو قسمت تبدیل

کنند: جناح مترقی و جناح ارتجاعی. آنها گفتند که حوادث کنگره عملکرد جناح ارتجاعی سپاه پاسداران بوده است! البته آنها هیچگاه صریحا روشن نگرداندند که این جناح های مترقی و ارتجاعی چه کسانی هستند. کدامین افراد وابسته به جناح مترقی و کدامین عناصر وابسته به جناح ارتجاعی است. آیا منموری جز جناح ارتجاعی است و ابوشریف جز جناح مترقی؟ آیا هر دو در جناح ارتجاعی اند و عباس دوزدوزانی در جناح مترقی قرار دارد؟! فداشان به این سوالات پاسخی نمیدهند. تا بدگاه فردا حادثه ای دیگر آنان را مجبور کرد که هر یک از جناحها را نیز به جناحهای کوچکتر تقسیم کنند! وحشیانه است! لازم است مدگه عملکرد افراد وابسته به رژیم را نیز به دو جنبه خوب و بد تقسیم نمایند. از جنبه های خوب آن پشتیبانی کنند و از جنبه های بد آن انتقاد و جنبه های خوب آن را تحویب کنند و سپاه پاسداران را مجبور کرد که هر یک از جنبه های خوب و بد آن را چارنگه در عمل بر این نتایج گردن بگذارند. اما در آنجا که فداشان خلع را بطور کامل در صحنه رژیم و روبریونیسم جای می دهد. اما آنان در حرکت روزمره خود ناچارند که تئوری خود را به مرحله عمل در آورند.

آری، تئوری روبریونیستی تقسیم قدرت سیاسی به دو جناح "خوب" و "بد" فداشان بدان توجیه است. امروز بیشتر در برابر واقعیتها متمرکز می یازد. اما آنها همچنان بر این تئوری پای می فشارند، در حالیکه از پذیرش نتایج اجتناب بنا پذیر این تئوری، استنکاف می ورزند، اما در همان حال ناچارند که در عمل بر این نتایج گردن بگذارند. انسان هر امانتد علنا به دفاع از رژیم می برخیزد که بزعم آنان جناح غالب آن فدا مهربانی لیستی و مترقی است. چرا که چنین دفاع آشکاری فداشان خلع را بطور کامل در صحنه رژیم و روبریونیسم جای می دهد. اما آنان در حرکت روزمره خود ناچارند که تئوری خود را به مرحله عمل در آورند.

در پیش گرفتن سیاستهای رفرمیستی، بهبود نیست که این سازمان پس از رسیدن بنی صدر به مقام ریاست جمهوری به او وعده میدهند که از هر گامی که در جهت منافع زحمتکشان بردارد، حمایت می کنند. (۲) حوادث گنبد و اقدامات و اظهارات بنی صدر در این رابطه به اندازه کافی نشان داد که او چه "کامیابی" خواهد در جهت منافع زحمتکشان بردارد!

آری فداشان در تئوری از سپاه مریخ نتایج تحلیلی روبریونیستی خود، یعنی حمایت از رژیم کتبی، تقویت جناح "فدا میریالیست" و "مترقی" آن در برابر جناح ارتجاعی، دموکراتیزه کردن سیستم موجود و پیرون راندن جریانکسارت ارتجاعی از درون آن، نظریه می روند. اما در عمل چنین نتایجی را به ایدام میکنند و سیاستهای خود را بر چنین تحلیلی هائی استوار می کنند. آیا جرایم شیزجاری دارند؟ آیا آنها خواهند توانست سیاستهای روبریونیستی شرمگینانه خود را الی الابد ایدام دهند؟ ...

آری این تئوری درشتا و موفود، جز افتادن در ورطه فریب میسم، جز دفاع از قدرت سیاسی کتبی، تقویت آن و کوشش در جهت دموکراتیزه کردن آن به راه دیگری منتهی نمی شود، بهبود نیست که هر از چندگاهی روبریونیستی توده ای برای فداشان کف می زنند و به آنها می گویند "دیو امید" اما عیب ندارد "خوش آمدید" بهبود نیست که حزب توده هواداران خود را حول هواداران فداشان بسیج می کند و آنها را با یک سیاست حساب شده و مکارانه تحت فشار می گذارد. آری حزب توده از گرایشات روبریونیستی چه در گذشته این سازمان وجه در حال حاضر، غیر بسیار دیده است!

● فداشان نمی توانند میان حرکت خرده بورژوازی در خارج از قدرت سیاسی و زمانیکه بعنوان متحدین پرولتاریا در برابر دشمن مشترک صف آرائی می کنند، با حرکت خرده بورژوازی در قدرت، زمانیکه بهمراه بورژوازی به قدرت سیاسی دست می یابند، تفاوت قائل شوند.

هدف از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری!

سیاستی که این سازمان در انتخابات ریاست جمهوری اتخاذ کرد، تا شیرات این تئوری و سیاست عمومی را بخوبی نشان می دهد. این شرکت نشان داد که آنها علیرغم هرگونه تئوری باقی پیرامون دلایل شرکتشان، عملا در جهت دموکراتیزه کردن سیستم سیاسی موجود حرکت میکنند. این مسئله را بطور خاص موضع آنها در برابر برود و در انتخابات ریاست جمهوری به برای العین نشان داد. پس از آنکه مسعود رجوی از دور انتخابات با وسیله فتوای آیت الله خمینی به کتار رگدشته شد، یعنی در شرایطی که مسئله "تقویت جنبه نیروهای مترقی و فدا مهربانی لیست" در صحنه انتخابات (دلایلی که این سازمان از شرکت خود در انتخابات آرا نه می داد)، دیگر منتفی نشده بود. این سازمان، شرکت خود را در انتخابات بطور کلی، منسفی شده اند تا نتوانند وعده داده در صورتی که انتخابات سه دوروم بیانجامد، مطابق اوضاع و شرایط حاکم بر انتخابات تصمیم خود را خواهند گرفت! گوش کنید:

"ما عملا برای دور اول انتخابات ریاست جمهوری کاندیداتی نداریم و در مورد دور دوم انتخابات هم ما به صلاح مفاد آرائی نیروها و در نظر گرفتن منافع طیف کارگر و همچنین مصالح عموم مردم ایران نسبت به سیاستی از یک کاندید و عدم شرکت در رای گیری تصمیم گرفته. آن را به اطلاع عموم خواهیم رساند."

آیا جرایم است که این سازمان می خواست در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری عملا از عناصری همچون سنی مدردر برابر مژدنی ویا... پشتیبانی کند؟ آیا جرایم است که این سازمان تصمیم بود که تا به طر فدا میریالیست رژیم خود موجود، از جناحهای بزعم خود بخش مترقی و ماکساریائی در برابر جناحها و عناصر ارتجاعی و روبریونیستی معاندان و روبریونیسم و جناحهای "فدا میریالیست" رژیم سکوت می کردند؟

چنین سیاسی را حقیقی بیژان نام نهادند: "حرمان بیژان" می سیاسی بر اساس دموکراتیزه کردن سیستم موجود، حسرت

بحث پرسشهای نظام سرمایه داری وابسته

فداشان در فضا بودی نظام وابسته موجود در دیدی ندارند. اما نا بودی این نظام بر آن از طریق انقلاب که از طریق حمایت مشروط از جناح "فدا میریالیست" رژیم، از طریق پیرون راندن جناح ارتجاعی آن از قدرت سیاسی، و در یک کلام از طریق دموکراتیزه کردن سیستم سیاسی موجود میخوانند انجام دهند. این دعوی را ما از خود نماندیم، این نتیجه ناگزیر تئوری تقسیم بندی آنهاست. این نتیجه ناگزیر سکوت گذاردن موضوع قدرت سیاسی از جانب آنهاست. هر چند که آنان از پذیرش نتایج نسبی این تئوری وحشت داشته باشند اما این امر ناچارند که انتخاب کنند، عدم مداخلت را بکنار نهند و بطور روشن بگویند که مرکز میان انقلاب و فدا انقلاب در کجا است؟ دولت در دست کتبی و آیا دولت کتبی در مجموع خود انقلابی است یا ارتجاعی؟ آنها با بدیهه مداخلت و بدون آنها به چنین سوالاتی پاسخ گویند. باید بگویند که در جریان ایدامه انقلاب، دولت کتبی و تمام نیروهای متشکله در آن، چه موضعی در برابر آن خواهد گرفت؟ آیا آنان همراهی خواهند کرد؟ آیا در برابر آن قرار خواهد گرفت و یا...؟ آنها با بدیهه پاسخ دهند که انقلاب برای سرنگونی طبقه مسلط اقتصادی برای نابودی نظام سرمایه داری وابسته، با کدامین قدرت سیاسی محور به مقابله جویی خواهد بود؟ آیا دولت کتبی در برابر چنین حرکتی مداخلتی خواهد کرد یا نه؟ پاسخ ما به این سوالات روشن است و عملکرد کتبی رژیم و کلیه جناحهای درونی آن به این سوالات پاسخ داده است. اما فداشان از پاسخ ما نظریه می روند. آنان با بدیهه این سوالات پاسخ گویند و درست همین پاسخ آنها بر ما روشن خواهد کرد که آنها کدام راه را در پیش گرفته اند، راه سقوط به ورطه روبریونیسم و فرمیسیم ارتجاعان که حزب توده می نماید، یا راه انقلاب و ماکسیم لنینیسم را. سیر صورت آنچه در روشن است این است که فداشان نمی توانند در این سرخ فذتی زیاده ای دوام آورند. ■

(۲) - نقل ستمی از کنفرانس طوطیاتی. مندرج در اطلاعات شماره ۱۲ اسفندماه.

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی خلعهای ایران